



## مادر همه پان همه!

■ معصومه سادات میرغنی

نگاهی به کتاب «مادر ما زمین»  
نویسنده و شاعر: عبدالله مقدمی  
ناشر: سوره مهر

خودش می شود کلی آب. برای همین همیشه دوست داشتیم که یک روز برویم کنار این دریاچه. مخصوصاً که شنیده بودیم آدم در این دریاچه روی آب می ماند و غرق نمی شود. آقا اجازه! رفتیم، ولی ای کاش نرفته بودیم. حتی غرق هم نشدیم؛ چون اصلاً آبی نبود که ما غرق بشویم. ما هر چه به باباهایمان می گفتیم: پس دریاچه کو؟ به ما می خندیدند و می گفتند: اینهاش، این دریاچه است دیگه!...»

به نظر شما سطرهای بالا چه طور بود؟ به دلتان نشست یا نه؟ تا به حال شده، کتابی بخوانید که نثر روانی داشته باشد؛ اما شما آن را تا آخرش نخوانید؟ نثری که ساده و صمیمی باشد و جاهایی قلقلکتان بدهد؟

«مادر ما زمین» یکی از آن کتاب هاست. عبدالله مقدمی در این مجموعه طنز، هم از نثر استفاده کرده هم شعر. او برای نوجوانان از محیط زیست گفته؛ اما دائم آنها را نصیحت نکرده است. البته در بعضی از اشعار «نکن و بکن»هایی

«فرهاد، پنج بسته چیپس دارد. آرش دوازده بسته پفک دارد. محمد، هشت تا بطری نوشابه دارد. اکبر سی چهل تا زله یک نفره دارد. مامانشان بیست تا قاشق و بیست تا بشقاب یک بار مصرف دارد. تازه ده تا لیوان یک بار مصرف هم دارد که داشت یادمان می رفت. بابایشان هم نیم کیلو تخمه و کلی هله هوله دارد. آنها همه با هم برای گردش به جنگل می روند. حساب کنید آنها موقع برگشتن چه دارند؟ الف) یک شکم پر.

ب) یک جیب خالی.

ج) یک کپه آشغال.

د) همه موارد به جز یکیش».

«... انشای این دفعه ما در مورد دریاچه ارومیه است؛ دریاچه ای که ما عکسش را روی نقشه جغرافیایی دیده بودیم و می دانستیم که همه آن آبی ها می شود دریاچه. البته توی نقشه که آبی اش خیلی نبود، ولی ما چون جغرافی مان خوب بود، خودمان فهمیدیم که آن آبیّه،

برای مخاطب وجود دارد. نویسنده سعی کرده ضررهای انسان‌ها به زمین و محیط زیست را به طور غیر مستقیم بیان کند. «مقدمی» خوب می‌داند که باید چه طور و از کجا شروع کند. بعضی از موضوعات را در قالب انشا و خاطره نوجوان آورده و لابه‌لایشان شعر طنز محیط زیستی هم گنجانده است. او از شیوه برعکس نشان دادن و برعکس گفتن نیز استفاده کرده است. برای نمونه در بخش «زنگ تفریح، توصیه‌هایی برای صرفه‌جویی نکردن آب»، از حمام کردن، ماشین شستن، آب دادن باغچه، ظرف شستن، تعمیر شیر، شستن حیاط و مسواک زدن صحبت کرده و تمام بلاهایی را که یک انسان، سهواً یا عمداً سرآب می‌آورد، با زبانی طنز آورده بی‌آن‌که بگوید این کار را نکنید. این روش، تأثیر بیشتری بر مخاطب می‌گذارد و در ذهن او طوری می‌ماند که اگر خودش آن کار را انجام داده باشد یا بعداً انجام دهد، از تکرار دوباره آن جلوگیری کند.

مقدمی هیچ‌گاه نمی‌گوید اسراف نکنید و... او به جای این حرف‌ها، تذکراتش را در قالب طنز می‌ریزد و به نوجوان می‌گوید. برای نمونه، آب دادن باغچه را بخوانید: «به نظر شما بهترین موقع برای آب دادن باغچه کی است؟ خوب معلوم است؛ کله ظهر. چی؟ اول صبح یا موقع غروب! عمراً اگر این طوری باشد. اصلاً ببینم خود شما کله ظهر گرم می‌شود و آب می‌خوری یا اول صبح و موقع غروب؟ خب گل‌ها و درخت‌ها هم سر ظهر گرمشان می‌شود دیگر، حالا دو سوم آب که بهشان بدهیم بخار می‌شود، می‌رود آسمان، فدای سرتان! عوضش هم درخت‌ها دعایتان می‌کنند، هم ابرها را بارور می‌کنید». به همین راحتی یک باغچه آب دادن را طوری آورده که هم لبخند را بر لب خواننده می‌نشانند و هم او را به فکر وامی‌دارد، بخصوص اگر در خانه‌شان باغچه و گل و گیاه داشته باشند.

مقدمی معتقد است: «محیط زیست برای من یعنی همه زندگی‌ام!». او به زندگی‌اش توجه ویژه‌ای داشته است و

چیزی را از قلم نینداخته: از جنگل و کوه و دریاچه ارومیه و دریای مازندران گرفته تا حیوانات در حال انقراض و شکار شده توسط انسان‌ها و تولید زباله‌های زیاد و آلودگی زمین. البته باید دید همه این موضوعات، مناسب نوجوان است یا نه؟ برای مثال به این نثر دقت کنید: «در بیان فصل شکار و آنفولانزای مرغی و کنار جوق! ... باریچون به سالی، روز موعود فرا رسید، درویش تفنگ را و فشنگ را و توبره را و دوربین را - برای ثبت افتخارات احتمالی - به پشت صندوق پیکان ۵۲ اش انداخت و رفیقان جمع کرد تا به ورامین روند. جماعت همه سنگول و منگول. رو سوی بیابان کردند؛ ولیکن چون به نخجیرگاه رسیدند، آن را بسته دیدند. آن‌گاه جماعتی به ایشان فراز آمد که: چه می‌خواهید از جان این بیابان؟ گفتند: ما را هوس شکار شیر به سرافتاده و امروز فصل شکار باشد و ما را جواز باشد».

موضوع پرداخته شده در حکایت دغدغه نوجوان امروز نیست و بزرگ‌سال است. نثرش هم مورد پسند مخاطب نیست؛ علاوه بر آن، یک دستی نثر کتاب را برهم زده است. ظاهراً نویسنده خود را موظف دانسته که برای هر موضوع هم نثر بنویسد هم شعر. این روش، به قوت کار ضربه زده؛ چراکه بعضی از اشعار از طنز کمتری برخوردارند. این سبک، خواننده را به یاد طنزهای عمران صلاحی و برخی از کارهای گل آقا می‌اندازد. گویا تقلیدی از سبک آنهاست با این تفاوت که طنز مقدمی، گاهی طنزکلامی است و از طنز موقعیت خارج می‌شود و فراز و فرودهایی دارد که از چندلایه شدن مفهوم مطالب می‌کاهد. بخصوص در برخی از اشعار که طنز کم و اشکالات زبانی در آنها دیده می‌شود.

مانند این ابیات:

حالا دو تا کشور ریز و کوچک

می‌خوان کنن روحرف یک جهان شک

نمی‌دونن که کارشون خطیره

این بازی شون بازی با دمب شیره

حتی اگه دشمن به دنیا بشه

امان از اون وقتی که این شیر پاشه!

کلمه «دُمب» شاید در شعر بزرگسال جا افتاده باشد و آوردن آن ایرادی نداشته باشد، اما نوجوان هنوز با این کلمه آشنایی ندارد و آوردن آن در شعر، یعنی یاد دادن یک کلمه اشتباه به نوجوان. همچنین کلمه «ریز» در کنار کلمه «کوچک» آورده شده که حشو ایجاد شده است.

ناگفته نماند که در جاهایی از کتاب، حاشیه رفتن نویسنده را می توان به خوبی دید. مثلاً در متن «چرا در شمال کشور، بام خانه ها را شیبدار می سازند»، ابتدای متن حاشیه است و در انتهای آن به موضوعی پرداخته شده که به نظر از حوصله نوجوان خارج است. نمونه: «... آقا اجازه! ما اجازه نداریم اسم آن چیزی که لوله دارد و ازش دود بیرون می آید را بگوییم؛ ولی شما خودتان متوجهید دیگر! به قول بابایمان همه اهل خاندان که ما نیستیم و تکذیب می کنیم».

در میان مطالب، بعضی از نثرها برای نوجوان سنگین و تا حدی نامفهوم است که جنبه سیاسی دارد و به مسئولان طعنه می زند. نوجوان امروزی، دغدغه آنها را ندارد و شاید صحبت درباره این مسائل برایش جذاب نباشد، مانند متن «کلاغها در رفتند؟».

«... خلاصه پایشان را کردند توی یک کفش که ما باید مهاجرت کنیم و این حرفها. حالا اینها چند کلاغ بوده اند؟ وابستگی فکری شان چه بوده؟ مال کدام جناح بوده اند؟ خدا می داند... اصلاً یکی برود از این روزنامه محترم بپرسد که منبع سرشماری اش از کجا بوده است؟ همین طوری کتره ای و شکمی که نمی شود آمار داد. قضیه آمار است؛ شوخی که نیست!».

در مجموع می توان گفت که خنده همراه این کتاب، همان خنده ای است که از گریه، غم انگیزتر است. مقدمه دلش می تپد برای آینده محیط زیست و بچه هایی که شاید هرگز طبیعت سرسبزی نداشته باشند. همین دل تپیدن، باعث

شده که او با زبانی صمیمی و دوستانه، نوجوانان را به اردو دعوت کند و آنها را به دل طبیعت ببرد.

مقدمی در طنزهایش سعی کرده به شیوه زندگی اسلامی - ایرانی نگاهی ویژه داشته باشد. او با ریزینی خاصی به برخی از توجیهات آدمها در انجام دادن کارهایشان پرداخته است. با مطالعه «مادر ما، زمین» به درستی به این نکته پی می بریم. او در این کتاب بسیار تلاش کرده تا شیوه درست زندگی کردن و مصرف بهینه از طبیعت پیرامون را نشان دهد. در واقع، نویسنده باتمام قوت و ضعفش در یک کلام خواسته بگوید: «خوش بگذران؛ اما در حد مجاز». حتی در شعر «قانون جنگل»، این حرف را آشکارا زده است:

«طبیعت خدا یه قانون داره

که هر چی داره جنگل از اون داره

که هر کسی به حد خود قاعده

باقی چیزا دیگه بی مانعه

شیری که سلطان همه جنگلاس

خفن ترین تو حیوونای خداس

هیچ دیدی که طمع به روزیش کنه؟

گشنه که نیست، شکارو پیش پیش کنه

امروزی که خورده و سیره، سیره

بخواد غذای فرداشم بگیره؟

آهو دیدی علف کنه ذخیره

که نکنه از گشنگی بمیره

یا مثلاً ببر بزرگ بیشه

بیفته دنبال شکار، همیشه

بینده راه چشمه ها رو بلکه

تموم نشه یه وقتی آب چشمه

هیشکی سرش به کار دیگری نیست

زور زیاد دلیل برتری نیست

توی همین جنگل بی تمدن

بیا یه کم نگاه به قانوناش کن...

